



دفاع از روایات مهدویت (۲)

(داوری بر پایه واقع = داوری داوودی)

مهدی حسینیان قمی

اشاره

در سری مقالات «دفاع از روایات مهدویت» ما بیشتر کوشیده‌ایم که روایات را فهم کنیم و از اعتبار و ارزشمندی آن و نیز مفاد صحیح و ارجمند آن دفاع کنیم. و این درست در راستای روش و مبنای مقبول عالمان و فقیهان بزرگ شیعه است.

در این شماره نیز مجموعه‌ای از روایات سیره حضرت مهدی علیه السلام در ارتباط با سیره قضایی آن حضرت که حاکی از داوری به واقع است مورد توجه و دفاع ماست. در این شماره باز نقد کتاب «شمیم رحمت» دنبال می‌شود. در بخش اول مؤلف محترم روایات جنگ و درگیری حضرت را انکار می‌کرد که ما پاسخ دادیم.

در بخش دوم مؤلف گرانقدر روایات سیره قضایی حضرت را نمی‌پذیرد و بر این باور است که داوری داودی و حکم به واقع بر خلاف سیره قضایی رسول خدا است چرا که ایشان بر پایه شاهد و یمین به داوری می‌پرداخت.

ما در این نقد با مطرح سازی روایات داوری داودی در زمان حضور و با تکیه به گفتار عالمانی چون صاحب جواهر و مجلسی علیهما السلام توضیح می‌دهیم که حکم به واقع حکم اولی است و تنها به دو دلیل ما به حکم ثانوی یعنی حکم به یمین و یمین رو می‌آوریم:

الف: عدم توان قاضیان بر حکم به واقع

ب: عدم تحمل مردم نسبت به حکم به واقع

چون قاضیان اصولاً علم به واقع ندارند و از علم غیب نیز بهره‌مند نیستند و از آن سوی مردم هم از این علم محروم و در نتیجه حکم به واقع بر ایشان کاملاً سنگین و غیر قابل تحمل است، حکم به یمین و یمین مطرح می‌شود ولی با شرایطی که در زمان ظهور پدید می‌آید زمینه حکم به واقع فراهم می‌گردد.

و بدین شکل است که حضرت در زمان ظهور به واقع حکم می‌کند و بینه و شاهد نمی‌طلبد.
البته باید در روایاتی که بازگو کننده شرایط زمان ظهور است دقت کرد تا بفهمیم که چگونه زمینه برای اجرای این حکم اولی اسلام یعنی حکم به واقع و حق پدید می‌آید.

در جزوه شمیم رحمت درباره سیره قضایی امام مهدی علیه السلام آمده است:

بعضی معتقدند که یکی از ویژگی‌های امام زمان علیه السلام آن است که آن حضرت در مورد قضاوت، بدون درخواست شاهد و بینه از طرفین دعوا و تنها با علم (غیبی) خویش حکم صادر خواهند کرد. اینان برای مدعی خویش دلایلی را هم می‌آورند که از جمله آن دلایل، احادیثی است که در این زمینه وجود دارد و مدلول آن‌ها این است که امام مهدی علیه السلام بر طبق علم خود و به سان حضرت داوود علیه السلام به حل دعوی و رفع اختلافات می‌پردازد.
آن‌گاه به یک روایت در این باره اشاره می‌کنند و در مقام رد، دو پاسخ می‌دهند.
می‌نویسند:

بر طبق روایتی که در تفسیر نورالثقلین آمده است، اولاً تنها یک مرتبه حضرت داوود در مقام قضاوت بر طبق علم خود عمل کردند که آن هم دچار مشکل شدند و پس از آن به دستور خدا، همواره از متخصصین درخواست شاهد و دلیل می‌کردند و براساس بینه و سوگند، به صدور حکم می‌پرداختند.

و ثانیاً این روش با شیوه قضایی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم منافات دارد؛ زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم همواره می‌فرمودند:

«انما اقضى بينكم بالبينات والأيمان...»

من تنها بر اساس سوگند و اقامه شواهد و گواهی در میان شما به داوری می‌پردازم. بنابراین اگر در موردی حکم صادر کردم که مثلاً فلان زمین از آن فلان شخص است، ولی در واقع این گونه نباشد، او حق تصرف در آن را ندارد و حکم من، او را مالک زمین نمی‌کند.

بنابراین با توجه به این که امام مهدی علیه السلام شبیه‌ترین مردم به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است و ظهورش برای اجرای شریعت و احیای سنت او است، قابل قبول نیست که روشی غیر از روش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اتخاذ نماید و بدون طلب دلیل و شاهد، به قضاوت میان مردم بپردازد.

دفاع ما

در دفاع از سیره قضایی حضرت مهدی علیه السلام در زمان حکومت خویش، خوانندگان محترم را به چند نکته توجه می‌دهیم.

الف: نقل مجموعه روایاتی که این سیره داوودی را برای امام علیه السلام در زمان ظهور اثبات می‌کند.

ب: حکم به واقع و داوری داوودی، حکم اولی اسلام است (یعنی باید بر پایه واقع داوری شود و حکم واقعی بازگو گردد.) ولی از آنجا که ۱. قاضیان علم به واقع ندارند و شاید در بسیاری از موارد علمشان در حقیقت جهل باشد از نوع جهل مرکب و ۲. مردم نیز تحمل حکم به واقع را ندارند و داوری داوودی برای بسیاری از مردم غیر قابل تحمل است، از حکم به واقع چشم‌پوشی می‌شود و حکم به بینة و قسم، به عنوان روش قضاوت کردن معین می‌گردد و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

انما افضى بينكم بالبينات والايمان و بعضكم الحن بحجة من
بعض فأيما رجل قطعت له من مال اخيه شيئاً فأنما قطعت له به
قطعة من النار.^۱

همانا من بر طبق بینة‌ها و سوگندها میان شما داوری می‌کنم. در مقام دلیل آوردن، بعضی از شما زیرک‌تر است از برخی دیگر. بنابراین، اگر من بر اساس بینة و سوگند، برای فردی از مال برادرش چیزی مقرر کردم و در واقع این‌گونه نبود، تکه‌ای از آتش را برایش مقرر کرده‌ام (و در واقع برایش حلال نمی‌شود).

پ: راجع به قضاوت و داوری داوودی و حکم به واقع و درستی آن، برخلاف آنچه در جزوه شمیم رحمت آمده است، توجه به گفتار ارزشمند حضرت مجلسی اول در روضة المتقین، ج ۶، ص ۵۹ و نیز گفتار محقق در شرایع و صاحب جواهر در جواهر ضروری است. ما گفتار این بزرگان را به عنوان نمونه می‌آوریم و از نقل گفتار دیگران خودداری می‌کنیم. گفتار این خبرگان حدیث و فقه، همه آنچه ما می‌گوییم را به راحتی اثبات می‌کند و جداً جای شگفت است که چگونه جزوه شمیم رحمت، به این کلمات توجهی ننموده و با صراحت هر چه تمام‌تر، داوری به حق و واقع و داوودی و روایات بازگوکننده آن را بر خلاف سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و

غیر قابل قبول دانسته است.

ت: کلام مرحوم طبرسی نیز در دفاع از این بخش روایی قابل توجه است، گرچه ایشان در ابتدا، تشکیکی می‌کند:

و اما ما روی من أنه يحكم بحكم آل داود لا يسأل عن بيّنة، فهذا أيضاً غير مقطوع به و ان صح فتأويله أن يحكم بعلمه فيما يعلمه، و اذا علم الامام او الحاكم امراً من الامور فعليه ان يحكم بعلمه ولا يسأل البيّنة و ليس في هذا نسخ للشرعية على أن هذا الذي ذكره: «من ترك قبول الجزية واستماع البيّنة» لو صح لم يكن ذلك نسخاً للشرعية لأنّ النسخ هو ما تأخر دليله عن الحكم المنسوخ ولم يكن مصطحباً، فأما اذا اصطحب الدليلان فلا يكون أحدهما ناسخاً لصاحبه وان كان يخالفه في الحكم، ولهذا اتفقنا على أن الله سبحانه لو قال: الزموا السبت الى وقت كذا ثم لا تلزموه، أن ذلك لا يكون نسخاً لأنّ الدليل الرافع مصاحب للدليل الموجب. و اذا صحّت هذه الجملة و كان النبي ﷺ قد أعلمنا بأنّ القائم من ولده يجب اتباعه و قبول أحكامه فنحن اذا صرنا الى ما يحكم به فينا وان خالف بعض الأحكام المتقدمة غير عاملين بالنسخ لأنّ النسخ لا يدخل فيما يصطحب الدليل.^۱

اما آنچه در روایت آمده که امام زمان علیه السلام مانند آل داوود قضاوت می‌کند و تقاضای بیّنه نمی‌کند، این قطعی نیست. و اگر درست باشد حقیقتش این است که در مواردی که علم دارد، طبق علمش حکم می‌کند. قانون چنین است که امام و حاکم در مواردی که علم دارند باید طبق علمشان حکم کنند و بیّنه نخواهند. و این، نسخ قانون شریعت و دین نیست (که در مقام قضاوت باید با بیّنه و سوگند حکم صادر کرد).

علاوه بر آن، این که گفته‌اند که جزیه نمی‌گیرد و به حرف بیّنه گوش نمی‌دهد، اگر درست باشد نسخ قانون شریعت و دین نیست؛ چرا که نسخ آن است که دلایلش از حکم منسوخ متأخر باشد و همراه با حکم منسوخ نباشد. اما اگر هر دو دلیل (دلیل ناسخ و دلیل منسوخ) همراه هم باشند، یکی ناسخ دیگری نخواهد بود گرچه در حقیقت با آن متفاوت باشد. و بر همین پایه ما اتفاق داریم که اگر خداوند بگوید: «تا فلان زمان، حکم روز شنبه را مراعات کنید؛ و بگویید: به رعایت حکم روز شنبه ملتزم نباشید» این نسخ نیست. چون دلیلی که حکم قبلی را بر می‌دارد همراه با همان دلیلی است که حکم قبلی را اثبات می‌کند.

بنابراین، اگر آن روایت صحیح باشد (که حضرت قائم به واقع داوری می‌کند) از سوی دیگر، پیامبر به ما خبر داده است که حضرت قائم علیه السلام که از نسل اوست پیروی و اطاعت و پذیرفتن

حکمش واجب است، در این صورت حکمی که می‌دهد اگر بر خلاف احکام قبلی باشد نسخ نیست. چون نسخ در حکمی که همراه دلیل حکم اول باشد راه ندارد.

گفتنی است این که ایشان می‌نویسند: غیر مقطوع به، ظاهراً منظورشان این است که خبر متواتر یا واحد همراه با قرینه قطعی نیست. ایشان مانند گروه کمی از عالمان شیعه معتقد به عدم حجیت خبر واحد است. لذا اخباری را که می‌گویند: امام در زمان ظهور حکم به واقع می‌کند، نمی‌پذیرد و در آن تشکیک می‌کند.

این مبنا از نظر اکثر عالمان شیعی باطل است و آنان قائل به حجیت خبر واحد هستند. افزون بر آن، می‌توان گفت که مجموع این روایات شاید متواتر یا حداقل واحد همراه با قراین علم‌آور است چنان که مجلسی اول علیه السلام به تواتر این روایات تصریح می‌کند: وان كان لم يجب عليهم الا في زمان القائم عليه السلام كما ورد به الاخبار المتواترة بانه اذا ظهر القائم عليه السلام يحكم بحكم آل داود و لا يسأل بيته... ظاهر كلام مجلسی این است که روایات مربوط به داوری داودی حضرت مهدی علیه السلام متواتر است.

ث: با توجه به تحول ژرف، عمیق و همه جانبه‌ای که در زمان ظهور پدید می‌آید و به تعبیر قرآنی: «يوم تبدل الارض غير الارض»^۱ زمینه اجرای این حکم اولی اسلام، یعنی حکم به واقع پدید می‌آید و دو مانعی که این حکم بر سر راه دارد، برداشته می‌شود. ج: از روایتی که کتاب شمیم رحمت آورده، هرگز به دست نمی‌آید که حکم به واقع حضرت داوود علیه السلام تنها یک مورد بوده است. متن روایت را بنگرید و داوری کنید.^۲

محمد بن یحیی، عن احمد بن محمد، عن الحسين بن سعيد، عن فضالة بن ايوب، عن ابان بن عثمان، عن اخبره، عن ابي عبدالله عليه السلام قال: في كتاب علي صلوات الله عليه... ان داوود عليه السلام قال: يا رب! ارنى الحق كما هو عندك حتى اقبض به! فقال: انك لا تطيق ذلك. فألح علي ربه حتى فعل. فجاءه رجل يستعدى علي رجل فقال: ان هذا أخذ مالي. فأوحى الله عزوجل الي داوود عليه السلام ان هذا المستعدى قتل أبا هذا و أخذ ماله. فأمر داوود عليه السلام بالمستعدى فقتل و أخذ ماله فدفعه الي المستعدى عليه. قال: فعجب الناس و تحدثوا حتى بلغ داود عليه السلام

۱. ابراهیم / ۴۸، (روزی که زمین به غیر این زمین مبدل گردد).
۲. کافی، ج ۷، ص ۴۱۴، ح ۳.

دخل عليه من ذلك ما كره، فدعا ربّه ان يرفع ذلك ففعل ثم أوحى الله عزوجلّ اليه أن احكم بينهم بالبينات وأضفهم الى اسمي يحلفون به.

... داوود عليه السلام گفت: ای خدای من! حق را آن گونه که نزد تو است به من نشان ده تا طبق آن حکم کنم! خداوند فرمود: تو طاققت و توان آن را نداری. داوود عليه السلام اصرار ورزید تا این که خداوند، خواسته اش را بر آورد. پس مردی آمد که از دیگری شکایت داشت. و گفت: این شخص مالم را گرفته است. خداوند به داوود عليه السلام وحی کرد که این شاکی، پدر این شخص را کشته و مال او را گرفته است. به دستور داوود عليه السلام شاکی کشته شد. مالش را هم گرفت و به آن شخص داد. مردم تعجب کردند و در این باره سخن گفتند تا خبر به داوود عليه السلام رسید و از این جهت اندوهگین شد. از خدا خواست تا این حالت را از او باز ستاند و خدا نیز همین کرد. آن گاه خداوند به او وحی کرد که با بیّنه و قسم، میان مردم داوری کن.

در این روایت آمده که پس از اصرار داوود، خداوند واقع را آن گونه که بود، به داوود خبر داد. و بر پایه این، حضرت داوود در یک داوری با مشکل برخورد مردم مواجه شد و از خدا خواست تا ارائه واقع را از او باز گیرد. خداوند هم چنین کرد و دستور داوری عادی را به حضرت داوود عليه السلام داد. از روایت هرگز استفاده نمی شود که حضرت داوود حکم دیگری بر پایه واقع نداشته است. بلکه عادة موارد بسیاری طبق واقع حکم کرده، ولی در این مورد ویژه مشکل حادثی پیدا کرده است. چرا که دستور داده شاکی را بکشند و مالش را بگیرند با این که به حسب ظاهر، می بایست دستور دهد که مال را به شاکی برگردانند. (دقت شود!) گذشته از این، یک بار باشد یا چند بار، تفاوتی نمی کند. سخن این است که داوود به واقع حکم کرده است.

به علاوه، ممکن است در این یک روایت که حضرت داوود خواسته چون خداوند، حکم آخرتی داشته باشد و این یک مرحله بالاتر از حکم به واقع است، از این جهت برای داوود مشکل ساز شده است و گرنه داوود حکم به واقع بسیار کرده و این از امتیارات او است.

البته با توجه به پایان روایت، احتمال اخیر نفی می شود. (دقت کنید!)

در این باره کافی، ج ۷، ص ۴۲۱، ح ۱ را بنگرید. ما این روایت را در پایان می آوریم.

گفتار مجلسی اول درباره داوری داوودی

مجلسی اول رحمته الله علیه در شرح باب الحیل فی الاحکام می نویسد:

باب الحیل فی الاحکام للحکم بالواقع من الائمة المعصومین سیما امیرالمؤمنین صلوات الله علیهم لعلمهم بالواقع فی الوقایع و ان کان لم یجب علیهم ذلك الا فی زمان القائم صلوات الله علیه کما ورد به الاخبار المتواترة بأنه اذا ظهر القائم

صلوات الله عليه يحكم بحكم آل داود و لايسأل بينةً والمشهور في الاخبار انه عليه السلام حكم بذلك في مواطن خاصة و بين العامة انه يحكم كذلك ابدأ و يمكن ان يكون الحكم بذلك دائماً مختصاً بسليمان عليه السلام فيما تقدم والله تعالى يعلم و لما لم يمكنهم القول بأنهم عالمون يختالون في ذلك، اما انه غير واجب فلما رواه الكليني و غيره في القوي عن أمير المؤمنين عليه السلام انه قال: احكام المسلمين على ثلاثة: شهادة عادلة او يمين قاطعة او سنة ماضية من ائمة الهدى. و هي ما سيجيء من السنن و يمكن ان يكون الثالث هي الحيل و يكون مخصوصاً لهم او يعمهم و غيرهم والاول اظهر...^۱

باب چاره‌اندیشی برای داوری به واقع از سوی امامان معصوم علیهم السلام به ویژه امیرالمؤمنین علیه السلام چرا که در قضایا، علم به واقع داشته‌اند؛ گرچه داوری به واقع بر آنان واجب نیست مگر در زمان حضرت قائم علیه السلام آن گونه که اخبار متواتر آمده که هنگامی که حضرت قائم علیه السلام ظهور می‌کند، مانند آل داوود قضاوت می‌کند و بینة نمی‌طلبد.

از روایات ما چنین بر می‌آید که امیرالمؤمنین علیه السلام در موارد ویژه‌ای طبق واقع داوری کرده، ولی در بین عموم مردم معروف است که وی همیشه داوری به واقع می‌کرده است. البته ممکن است که حکم و داوری دائمی به واقع در گذشته، ویژه حضرت سلیمان علیه السلام باشد. - در هر صورت خدا دانا است. - و چون امامان نمی‌توانستند بگویند که علم به واقع دارند، در هنگام داوری به واقع، چاره‌اندیشی می‌کردند. (تا این جا اصل حکم به واقع و جواز آن اثبات شد.) اما این که حکم به واقع واجب نیست، به دلیل روایتی است که کلینی و دیگران با سندی قوی از امیرالمؤمنین علیه السلام آورده‌اند که آن حضرت فرمود: احکام قضایی مسلمانان بر سه پایه استوار است: ۱. شهادت و گواهی فرد عادل ۲. سوگند قطعی ۳. روشی به کار گرفته شده از سوی امامان هدایت.

ممکن است نوع سوم، همان چاره‌اندیشی‌ها باشد و این ویژه امامان علیهم السلام است یا هم برای آنان و هم برای دیگران روا است؛ ولی این که ویژه آنان باشد روشن‌تر است.

گفتار شرایع و جواهر

در شرایع آمده است:

الامام يقضى بعلمه مطلقاً و غيره من القضاة يقضى بعلمه في حقوق الناس و في حقوق الله تعالى على قولين أصحهما القضاء. فيجوز ان يحكم في ذلك كله من غير حضور شاهد يشهد بالحكم.

امام بر پایه علمش چه در حقوق الناس و چه در حقوق الله داوری می‌کند. ولی قاضیان دیگر جز امام تنها در حقوق الناس بر پایه علمشان داوری می‌کنند. ولی در مورد حق الله دو نظر وجود دارد، که نظر صحیحتر جواز داوری بر پایه علم است. بنابراین در همه این موارد (از نظر ما) جایز است، که قاضی بدون حضور شاهد حکم و قضاوت کند.

صاحب جواهر در شرح این عبارت می‌نویسد:

لاخلاف بیننا معتدّ به فی أنّ (الامام عليه السلام يقضى بعلمه مطلقاً) فی حقّ الله و حقّ الناس، بل فی محکى الانتصار والغنية والايضاح و نهج الحق و غيرها الاجماع عليه و هو الحجة مضافاً الى قول على عليه السلام لشريح لما تخاصم مع من عنده درع طلحة: «ويلك او ويحك! امام المسلمين يؤمن من امورهم على أعظم من هذا.»

و لقوله تعالى: ﴿يا داود انا جعلناك خليفة في الأرض فاحكم بين الناس بالحق﴾^۱ و قال: ﴿ان تحكموا بالعدل﴾^۲ و قال: ﴿و ان حكمت فاحكم بينهم بالقسط﴾^۳ و من حكم بعلمه فقد حكم بالحق والعدل والقسط. و لقول الصادق عليه السلام فی خبرالحسين بن خالد: «الواجب على الامام إذا نظر إلى رجل يزنى او يشرب خمرأ أن يقيم عليه الحدّ ولا يحتاج إلى بيّنة مع نظره لانه أمين الله في خلقه و إذا نظر إلى رجل يسرق فالواجب عليه أن يزره وينهاه و يمضى و يدعه.» قال: فقلت: كيف ذاك؟ فقال: «لأنّ الحق إذا كان لله تعالى فالواجب على الامام إقامته و إذا كان للناس فهو للناس.» و لوجوب تصديق الامام في كل ما يقوله و كفر مكذبه و لذا قتل اميرالمؤمنين عليه السلام خصم النبي صلى الله عليه وآله لما تخاصم إليه في الناقة و ثمنها و هو يقتضى وجوب الخروج من حقّ يخبر به الامام و هو يقتضى وجوب إخبار الامام به و الاّ لأذى إلى ضياع الحق. هذا مع براءة ساحة الامام عليه السلام لعصمته عن التهمة.

خلافاً لما حكاه السيد عن ابى على فلم يجوزّه مستدلاً بأنّ الله تعالى أوجب للمؤمنين فيما بينهم حقوقاً أبطلها فيما بينهم و بين الكفار والمرتدين كالمواريث والمناكح وأكل الذبائح و وجدنا الله قد اطلع رسوله صلى الله عليه وآله على من كان يبطن

الکفر و یظهر الاسلام فكان يعلمه ولم یبین أحوالهم لجميع المؤمنین فیمتنعوا من مناکحتهم و أکل ذبائحهم.

و دفعه السيد بمنع أن الله تعالى قد اطلعہ علیہم بأعیانہم. قال: فإن استدل علی ذلك بقوله تعالى: ﴿و لو نشاء لاریناکہم فلعرفتہم بسیماہم ولتعرفنہم فی لحن القول﴾^۱ فهذا لا يدل علی وقوع التعریف وإنما يدل علی القدرة علیہ و معنی قوله: «فلتعرفنہم فی لحن القول» ای یستقر ظنک او وهمک من غیر ظن و لا یقین. قال: ثم لو سلّمنا اطلاعه علی ذلك لم یلزم ما ذکره لانه غیر ممتنع ان یكون تحریم المناکحة والموارثه و أکل الذبائح أنما یختص بمن اظهر کفره و ردّته دون من أبطنهما وأن تكون المصلحة التي بها یتعلق التحريم والتحلل اقتضت ما ذکرنا فلا یجب علی النبی ﷺ أن یتبین أحوال من أبطن الردة و الکفر لأجل هذه الاحکام التي ذکرناها لأنها تتعلق بالمبطن والمظهر لاعلی سواء و لیس كذلك الزنا و شرب الخمر و السرقة لأن الحد فی الامور یتعلق بالمظهر و المبطن علی سواء»^۲

میان امامیه خلاف معنی به در این جهت که امام علی می تواند بر پایه علمش همه جا چه در حق الله و چه در حق الناس داوری کند، وجود ندارد، بلکه آن گونه که از کتاب انتصار، غنیه، ایضاح، نهج الحق و دیگر کتب نقل شده، این فتوی اجماعی است. و همین اجماع حجّت ما (در این فتوی) است، به علاوه که امیرالمؤمنین علی هنگامی که با کسی که زره طلحه نزد او بود اختلاف داشتند، به شریح فرمودند: وای بر تو و یا ای وای تو، امام مسلمانان در ارتباط با امور مسلمانان بر بزرگتر از اینها امین محسوب می شود.

و باز به دلیل گفته خداوند متعال که: ای داود ما تو را جانشین در زمین قرار دادیم، بنابراین در میان مردم به حق حکم نما و باز خداوند فرمود: اینکه به عدالت حکم کنید و فرمود: اگر حکم کردی پس میانشان به عدالت حکم نما و هر کس که بر پایه علم خویش حکم کند، به حق و عدل و قسط حکم نموده است.

و باز به گفته امام صادق در خبر حسین بن خالد که: بر امام واجب است، هنگامی که به مردی می نگرد که زنا می کند و یا شراب می خورد، اینکه حد را بر او جاری سازد و با اینکه می بیند دیگر نیازی به بینه ندارد، چرا که امام امین خدا بر خلقش می باشد و چون مردی را که دزدی می کند، می بیند بر او واجب است، که او را منع و نهی نماید و برود و او را رها کند. حسین بن خالد گویند: پرسیدم این چگونه است؟ حضرت فرمودند: چون حق اگر برای خداوند متعال باشد امام باید اقامه کند، ولی اگر برای مردم است، حق اقامه با مردم است.

۱. محمد ﷺ، ۳۰.

۲. جواهر، ج ۴۰، ص ۸۶ به بعد.

و باز به این دلیل که تصدیق امام در همه گفته‌هایش لازم است و تکذیب کننده امام کافر و روی همین جهت امیرالمؤمنین علیه السلام کسی را که با پیامبر صلی الله علیه و آله در باره شتر و بهنایش مراقبه کرد، کشت و این می‌طلبد که باید از عهده حقی که امام بدان خبر می‌دهد، بر آمد و نیز می‌طلبد که امام باید به آن حق خبر دهد و گرنه منجر به نابودی حق می‌گردد.

این به علاوه که ساحت امام علیه السلام به دلیل عصمتی که دارد از اتهام پاک است. ولی آن گونه که سید مرتضی از ابوعلی حکایت کرده، ایشان در این مسأله مخالف است. ابوعلی حکم به واقع را برای امام جایز نمی‌داند و استدلال کرده که خداوند متعال برای مؤمنان در میان خودشان حقوقی را واجب کرده، که همان‌ها را برای آنان در ارتباط با کفار و مرتدان از بین برده است، مانند ارث و نکاح و ذبیحه و ما خدا را اینگونه یافتیم که او پیامبرش را از کسانی که در دل کفر می‌ورزیدند، به ظاهر اسلام آورده بودند آگاه کرده است. و پیامبر این را می‌دانست ولی برای همه مؤمنان حالات آنان را روشن نکرد، تا از نکاح یا آنان و خوردن ذبیحه آنان دوری گزینند.

و سید مرتضی این استدلال ابوعلی را اینگونه رد کردند، که ما منع می‌کنیم که خداوند پیامبرش را بر شخص آنان آگاه کرده باشد. سید مرتضی فرموده است: اگر برای این آشنایی به گفته خداوند استدلال کند که اگر بخواهیم آنان را به شما نشان می‌دهیم و آنان را به سیمایشان می‌شناسی و تو در لحن سخن آنان را خواهی شناخت.

ولی این آیه نمی‌گوید که خداوند آنان را به پیامبرش شناسانده است و تنها می‌گوید که اگر بخواهد می‌تواند بشناساند و معنای جمله تو آنان را در لحن گفتارشان می‌شناسی این است که ظن و یا وهم تو حتی بدون ظن و بدون یقین بر این شناسایی قرار می‌گیرد.

سید فرموده است: تازه اگر ما بپذیریم که او از این جهت به امر با اطلاع است آنچه را که ابوعلی گفته لازم نمی‌آید، چرا که ممتنع نیست که حرمت نکاح و یا ارث بری و یا خوردن ذبیحه مخصوص کسی باشد که کفر و ارتداد را اظهار کند، نه کسی که در باطن آن را مخفی کند و مصلحت حلال و حرام این را اقتضا می‌کند، در نتیجه بر پیامبر واجب نیست، که حال کسی را که ارتداد و کفر را مخفی سازد در رابطه با این احکام برملا کند. چرا که این احکام نسبت به کسی که پنهان می‌سازد و کسی که آشکار می‌سازد، یکسان نیست. ولی زنا و شرب خمر و دزدی اینگونه نیست چرا که حد در این امور هر دو کس را به طور یکسان شامل می‌شود، چه کسی که پنهان می‌سازد و چه کسی که آشکار می‌کند.

آن‌گاه صاحب جواهر به مسأله بعدی می‌پردازد که قاضیان هم مانند امام معصوم می‌توانند، چه در حق الناس و چه در حق الله، به علم خویش داوری کنند. البته در حق الناس قطعاً و در حق الله بنا بر قول صحیح، متن جواهر را در این بخش نمی‌آوریم و خوانندگان را به مطالعه و مراجعه به آن دعوت می‌کنیم.

بنابراین، جواز داوری به واقع در صورتی که قاضی چون امام معصوم از واقع با خبر باشد هیچ ایرادی ندارد. و اگر قضاوت طبق واقع صورت نمی‌گیرد به دلیل عدم تحمل مردم و عدم علم قاضی به واقع است و گرنه، قضاوت به واقع جایز است آن گونه که در کلام محقق، صاحب شرایع و در کلام شارح شرایع، مرحوم صاحب جواهر دیده شد.

متن روایات داوری امام زمان علیه السلام بر پایه واقع

عن حریر قال: سمعت ابا عبدالله علیه السلام يقول: لن تذهب الدنيا حتى يخرج رجل منا اهل البيت يحكم بحكم داود و آل داود لا يسأل الناس بيته.^۱

دنیا به پایان نرسد تا این که مردی از ما اهل بیت علیهم السلام قیام کند. او مانند داوود و خاندان داوود داوری می کند و از مردم بیته نمی خواهد.

عن ابان قال: سمعت ابا عبدالله علیه السلام يقول: لا يذهب الدنيا حتى يخرج رجل مني يحكم بحكومة آل داود لا يسأل عن بيته، يعطى كل نفس حكماها.^۲

دنیا تمام نمی شود تا آن که مردی از نسل من قیام کند. وی مانند آل داوود داوری کند. او از بیته نمی پرسد و به هر کس، حکم واقعی اش را می دهد.

عن ابي خالد القمط عن حمران بن اعين قال: قلت لابي عبدالله علیه السلام... فبما تحكمون؟ قال: نحكم بحكم آل داود.^۳

حمران بن اعین گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم: ... چگونه داوری می کنید؟ حضرت فرمود: چون داوری آل داوود.

عن ابي عبيدة عنه علیه السلام قال: اذا قام قائم آل محمد حكم بحكم داوود و سليمان لا يسأل الناس بيته.^۴

حضرت صادق علیه السلام فرمود: آن زمان که قائم آل محمد قیام کند، مانند حضرت داوود و سلیمان داوری کند و از مردم بیته نخواهد.

عن الحسن بن طريف قال: كتبت الى ابي محمد العسكري علیه السلام أسأله عن القائم اذا قام بم يقضى بين الناس... فجاء الجواب: سألت عن الإمام فاذا قام يقضى بين

الناس بعلمه كقضاء داود علیه السلام لا يسأل البيته...^۵

نامه ای به امام عسکری علیه السلام نوشتم و پرسیدم که حضرت قائم علیه السلام آن زمان که قیام کند بر چه پایه ای میان مردم داوری می کند... حضرت در جواب نوشت: آن زمان که قیام کند، چون حضرت داوود با علم خویش در میان مردم داوری می کند و بیته طلب نمی کند.

۱. بخار، ج ۵۲، ص ۳۱۹، ح ۲۱.
 ۲. بخار، ج ۵۲، ص ۳۲۰، ح ۲۲.
 ۳. بخار، ج ۵۲، ص ۳۲۰، ح ۲۳.
 ۴. بخار، ج ۵۲، ص ۳۲۰، ح ۲۴.
 ۵. بخار، ج ۵۲، ص ۳۲۰، ح ۲۵.

عن ابان بن تغلب عن أبي عبدالله عليه السلام قال: ... فيخرج من تحته رجل يحكم بين الناس بحكم آل داود و سليمان لا يتغنى بيته.^۱

حضرت صادق عليه السلام فرمود: او مانند آل داوود و سليمان قضاوت می‌کند و بیته نمی‌خواهد.

روی عبدالله بن عجلان، عن ابی عبدالله عليه السلام قال: اذا قام قائم آل محمد عليه السلام حکم بین الناس بحکم داوود لا یحتاج الی بیته یلهمه الله تعالی فی حکم بعلمه...^۲

امام جعفر صادق عليه السلام فرمود: آن زمان که قائم آل محمد عليه السلام قیام کند، مانند داوود میان مردم قضاوت می‌کند و نیاز به بیته و شاهد ندارد. خداوند به او الهام می‌کند و او به علم خدا دادی خود به قضاوت می‌پردازد.

عن ابان بن تغلب قال: كنت مع جعفر بن محمد عليه السلام فی مسجد مكة و هو آخذ بیدی و قال: یا أبان،... ثم یأمر منادياً فینادی؛ هذا المهديّ یقضی بقضاء داود و سليمان لا یسأل علی ذلك بیته.^۳

ابان گویند: با حضرت صادق عليه السلام در مسجد الحرام بودم. آن حضرت دست مرا گرفت و فرمود: ای ابان،... سپس منادی به فرمان او ندا در می‌دهد: این مهدی موعود است. او مانند داوود و سليمان قضاوت می‌کند و بیته نمی‌طلبد.

جابر عن ابی جعفر عليه السلام... و یسیر بسیرة سليمان بن داود.^۴

حضرت به سیره سليمان بن داوود رفتار می‌کند.

عن ابان بن عثمان عن أخبره عن ابی عبدالله عليه السلام قال: فی کتاب علی عليه السلام ان نبیاً من الانبیاء شکی الی ربه القضاء، فقال: کیف أفضی بما لم ترعینی و لم اسمع اذنی؟ فقال: افض بینهم بالبیّنات و أضفهم الی اسمی یحلفون به و قال: ان داود عليه السلام قال: یا رب! أرنی الحقّ كما هو عندک حتی افضی به! فقال: انک لا تطیق ذلك. فألح علی ربّه حتی فعل. فجاء رجل یستعدی علی رجل فقال: ان هذا أخذ مالی فأوحی الله عزوجلّ الی داود عليه السلام ان هذا المستعدی قتل أباهذا و أخذ ماله فأمر داود عليه السلام بالمستعدی فقتل و أخذ ماله فدفعه الی السمتعدی علیه قال: فعجب الناس و تحدّثوا حتی بلغ داود عليه السلام و دخل علیه من ذلك ما کره

۱. بخاری، ج ۵۲، ص ۳۳۶، ح ۷۴.

۲. بخاری، ج ۵۲، ص ۳۳۹، ح ۸۶.

۳. بخاری، ج ۵۲، ص ۳۶۹، ح ۱۵۵.

۴. بخاری، ج ۵۲، ص ۳۹۰، ح ۲۱۲.

فدعا ربّه ان یرفع ذلک ففعل ثمّ أوحى الله عزّوجلّ الیه ان احکم بینهم بالبینات
واضفهم الی اسمی یحلفون به.

امام صادق علیه السلام فرمود: در کتاب امام علی علیه السلام آمده است که پیامبری از پیامبران الهی از
داوری بین مردم به خدا شکوه کرد و گفت: راجع به چیزی که ندیده‌ام و نشنیده‌ام، چگونه
قضاوت و داوری کنم؟ خداوند فرمود: با بینه و سوگند، میان مردم داوری کن. و حضرت
فرمود: داوود علیه السلام گفت: ای خدای من! حق را آن گونه که نزد توست به من بنمایان تا بدان
داوری کنم! خداوند فرمود: تو طاقت و توان این را نداری. حضرت داوود علیه السلام اصرار کرد تا آن
که خداوند خواسته او را برآورد. آن گاه مردی که از دیگری شکایت داشت نزد او آمد و گفت:
این شخص مال مرا گرفته است. خداوند به حضرت داوود علیه السلام وحی کرد که شاکی، پدر این
شخص را کشته و مال وی را گرفته است. به دستور داوود، شاکی کشته شد. مالش را هم
گرفت. و به آن شخص داد. حضرت صادق علیه السلام فرمود: مردم شکفت زده شدند و در میان خود
گفتگو می‌کردند تا آن که این گفتگوها به داوود علیه السلام رسید و از این جهت حضرت داوود علیه السلام
ناراحت شد. آن گاه از خداوند خواست تا این حالت را از او بردارد و خداوند چنین کرد. سپس
خداوند به او وحی فرستاد که با بینه و سوگند، میان مردم به داوری بپرداز.

عن ابی حمزة عن ابی جعفر علیه السلام قال: انّ داود علیه السلام سأل ربّه ان یریه قضیة من
قضايا الآخرة، فأوحى الله عزّوجلّ الیه: یا داود، انّ الذی سألتنی لم اطلع علیه
أحداً من خلقی و لا ینبغی لأحد ان یقضی به غیرى قال: فلم یمنعه ذلک ان عاد
فسأل الله ان یریه قضیة من قضايا الآخرة. قال: فأتاه جبرئیل علیه السلام فقال له: یا داود،
لقد سألت ربّک شیئاً لم یسأله قبلک نبی. یا داود، انّ الذی سألت لم یطلع علیه
أحداً من خلقه و لا ینبغی لأحد ان یقضی به غیره، قد اجاب الله دعوتک و
اعطاک ما سألت. یا داود، انّ أوّل خصمین یردان علیک غداً القضیة فیهما من
قضايا الآخرة قال: فلما اصبح داود علیه السلام جلس فی مجلس القضاء اتاه شیخ متعلق
بشابّ و مع الشابّ عنقود من عنب فقال له الشیخ: یا نبی الله، ان هذا الشابّ
دخل بستانى و خرب کرمى و أکل منه بغير اذنى و هذا العنقود اخذه بغير اذنى!
فقال داود للشابّ: ما تقول؟ فأقرّ الشابّ أنّه قد فعل ذلک. فأوحى الله عزّوجلّ
الیه: یا داود، انّی ان کشفتم لک عن قضايا الآخرة فقضیت بها بین الشیخ و الغلام
لم یحتملها قلبک و لم یرض بها قومک. یا داود، ان هذا الشیخ اقتحم على ابى
هذا الغلام فی بستانه فقتله و غصب بستانه و أخذ منه اربعین الف درهم فدفعها

فی جانب بستانه فادفع الی الشاب سیفاً و مره ان یضرب عنق الشیخ وادفع الیه البستان و مره ان یحفر فی موضع کذا و کذا و یأخذ ماله. قال: ففرع من ذلک داود علیه السلام و جمع الیه علماء اصحابه و اخبیرهم الخبر و امضى القضاة علی ما أوحى الله عزوجل الیه.^۱

امام باقر علیه السلام فرمود: حضرت داوود علیه السلام از خدای خویش درخواست کرد تا یک داوری از داوری های آخرت را به او نشان دهد. خداوند به او وحی کرد که: ای داوود، من احدی از خلقم را بر آنچه تو خواهی مطلع نساخته‌ام و شایسته نیست کسی جز من بدان داوری کند. حضرت باقر علیه السلام فرمود: با این حال، داوود مجدداً از خداوند خواست تا یک داوری از داوری‌های قیامت را به او نشان دهد.

حضرت فرمود: پس از آن جبرئیل علیه السلام نزد او آمد و گفت: ای داوود، تو از خدایت چیزی خواهی که پیش از تو پیامبری نداشته است. ای داوود آنچه خواهی، خداوند کسی از خلقش را بر آن آگاه نساخته است و شایسته نیست که جز خداوند، احدی به این شکل داوری کند. ولی خداوند دعای تو را مستجاب کرد و آنچه خواهی بودی به تو عنایت کرد. ای داوود، اولین دو نفری که فردا نزد تو می‌آیند داوری میانشان از داوری‌های قیامت است.

امام باقر علیه السلام فرمود: صبح گاهان داوود در مجلس قضاوت نشست. پیرمردی که جوانی را گرفته بود نزد داوود علیه السلام آمد. جوان شاخه‌ای انگور در دست داشت. پیرمرد به داوود گفت: ای پیامبر خدا، این جوان به باغستان من وارد شد و درخت انگورم را خراب کرد و بدون اجازه‌ام از آن خورد و این شاخه انگور را نیز بدون اذن من با خود برداشت! حضرت داوود به جوان گفت: تو چه می‌گویی؟ جوان اعتراف کرد که چنین کاری را کرده است.

خداوند عزوجل به داوود علیه السلام وحی کرد که: ای داوود، من اگر پرده از داوری‌های آخرت برایت برگیرم و تو بر پایه آن، میان پیرمرد و جوان داوری کنی نه دلت تاب آن را دارد و نه قوم تو بدان تن می‌دهند. ای داوود، در گذشته این پیرمرد به زور وارد باغ این جوان شده او را کشته و باغش را غصب کرده و چهل هزار درهم از او گرفته و آن را در کنار باغ دفن کرده است. حال به این جوان شمشیر بده و به او دستور ده که گردن این پیرمرد را بزند. باغ را هم به او تحویل بده و به او دستور ده که فلان جا و فلان جا را بکند و مالش را بردارد.

حضرت فرمود: داوود از این جریان وحشت کرد و دل نگران شد و یاران عالم خود را جمع کرد و بدان‌ها این خبر را باز گفت و داوری را بر پایه وحی الهی، انجام داد.

روایاتی که می‌گویند حضرت به هنگام ظهور، به گونه‌ای جدید و نو و تازه به قضاوت می‌پردازد نیز، داوری داوودی و حکم به واقع را منظور دارد: یقوم بامر جدید و سنّة جدیدة و قضاء جدید...^۲

۱. کافی، ج ۷، ص ۴۲۱، ح ۱.
۲. بحار، ج ۵۲، ص ۳۴۹، ح ۹۹.

